

○ دکتر منصوره اعظم آزاده
عضو هیات علمی دانشگاه الزهرا



- انقیاد زنان
- جان استوارت میل
- علاءالدین طباطبایی
- هرمس
- ۱۳۷۹

از انقیاد تا آزادی

مختلف و برای اجزای سشامل گوناگون و علل عدم پیشرفت آنان در برخی از حوزه‌های علمی و دینی مسایل دیگری است که به بررسی آن‌ها می‌پردازد. در فصل پایانی استوارت میل به مبدا اندیشه‌های بازمی‌گردد و منافع و امتیازهای حضور زنان در عرصه‌های گوناگون را برای مردان و نه برای خودشان بررسی می‌کند.

چکیده:

جان استوارت میل در این کتاب که آن را در قرن نوزدهم نوشته است به مسایلی می‌پردازد که هنوز هم از مسائل عمده در عرصه اجتماعی و حقوق زنان است. وی با ردّ اندیشه برتری زن مردان بر زنان دلیل می‌آورد که انهای بردگی در عصر جدید صرفاً وضعیت زنان را تعدیل کرده است. مقایسه زنان در نظام‌های

مقدمه:

کتاب «انقیاد زنان» احساسات متفاوتی را در خواننده به وجود می‌آورد. اول احساس شگفتی از هوش و ذکاوت و نیز شهامت و دوران‌اندیشی جامعه‌شناسی که ظریف‌ترین مجراهای توسعه‌نیافتگی جامعه خود را هدف می‌گیرد و درصد رفیع تمام صور نابرابری و استبداد است؛ دوم، نوعی احساس هراس که به رغم تمام پیشرفت‌های بشری و ورود به عرصه‌های جدید و حل و فصل مسائل و معضلات پیشین، هنوز مسایل عمده قرن بیست و یکم همان مسائل قرن نوزدهم و حتی قرون پیشتر از آن است و انسانی که می‌کوشد ریشه‌های استبداد و ظلم علیه خود را برکند و هر روز بیش از دیروز به پیشرفت و ترقی می‌اندیشد، همچنان زنان را جنس دوم می‌داند. اثر جان استوارت میل را اگرچه باید اثری کلاسیک در حوزه مسایل زنان برشمرد، اما به لحاظ حضور همیشگی مسئله و حتی یکسانی ابعاد گوناگون آن در اعصار مختلف از جمله آثاری است که حتی در دوران معاصر نیز بسیار تأثیرگذار و پرثمر است. لذا استدلال‌های طرح شده در کتاب را می‌توان کماکان عرصه مناسبی برای جدل در مباحث زنان دانست. به اعتقاد استوارت میل، دور از انتظار نیست که شخصی مانند آگوست کنت که به برتری مردان بر زنان اعتقاد داشت به استبداد و خودکامگی گرایش یابد. وی که از بنیان‌گذاران «انجمن ملی حق رأی زنان» در ۱۸۶۶ است، در سخنرانی مشهور پارلمانی خود پیشنهاد کرد که در قانون ديسرائیلی مصوب ۱۸۶۷ مجلس انگلستان، به جای واژه «مرد» از «شخص» استفاده شود. و این مسئله حدیث مکرری است که حتی در ایران امروزی نیز درخواست

استوارت میل معتقد است آنچه «طبیعت زنانه» خوانده می‌شود، چیزی یک سره تصنعی و محصول سرکوبی برخی از عناصر در وجود زن و تشویق وجوه دیگر است

استوارت میل یکی از گرایش‌های نادرست قرن نوزدهم را انتساب خطاناپذیری به عناصر نامعقول سرشت آدمی می‌داند



می‌شود. وی اعتقاد به فرودستی زنان را نه بر خرد که بر احساسات متکی می‌دانست. او در برابر استدلال‌های مرسوم ایستادگی می‌کرد و می‌گفت که نظام مبتنی بر فرودستی زنان صرفاً بر شالوده‌ی نظریه‌ای قرار دارد که درستی آن به اثبات نرسیده است، زیرا هیچگاه عملاً نمونه دیگری از سازمان اجتماعی بر اجتماع حاکم نبوده است تا از رهگذر مقایسه دریابیم که کدام یک به خیر و صلاح مردم نزدیک‌تر است. وی نشان می‌دهد که چگونه قوانین وضع موجود را تقدس می‌بخشند. در روزگاران گذشته، ضعف جسمانی زنان آنان را به اسارت قانونی مردان درآورد، اما با الغاء بردگی صرفاً بردگی زنان تعدیل شد و کماکان قانون حقانیت جنس قوی‌تر برجای ماند. در بهترین حالت تصویری که از رابطه میان زن و مرد به نظر می‌آید، لطف و محبت از جانب فرادست، مرد، و سپاس‌گذاری و تسلیم از جانب فرودست، زن، است. به بیان دیگر، در یک سو، صاحب قدرت خردمندی است که می‌کوشد امور را به نفع همه زیردستان سامان دهد و در سوی دیگر زیردستانی قرار دارند که با لبخند او را سپاس می‌گویند. استدلال ریاکارانه دیگر، رضامندی زنان از تسلط مردان بر خود و تفاوت وضعیت زنان یا دیگر طبقات فرودست است. به اعتقاد استوارت میل کشش جنسی میان زن و مرد، ضعف جسمانی زنان و گرایش مردان برای به اسارت کشاندن زنان موجب شده است تا زنان در فضایی آمیخته با تهدید و تطمیع قرار گیرند و در همان حال اخلاقیات و سنت‌های حاکم بر جامعه زنان را به نرم‌خویی و فرمان‌برداری که به خصلت جدایی‌ناپذیر آنان تبدیل شده، است، فرامی‌خوانند. محرومیت زنان از امکانات آموزشی و حرفه‌ای و سپردن آنان به دست تقدیر موضوع دیگری است که استوارت میل آن را طرح می‌کند و می‌گوید چنانچه مردان از صلاحیت ذاتی بیشتری برای احراز برخی مشاغل برخوردارند، چه نیازی به قانون‌گذاری و مباحثه برای دور ساختن زنان از این مشاغل وجود دارد؟ آزادی و رقابت وضع را روشن خواهد کرد. در عین حال وی استدلال‌های مربوط به برتری ظاهری و نرمی زنان را رد می‌کند و می‌نویسد در چنین حالتی اطاعت برتر از بدتر امکان‌پذیر نیست. وی شناخت «طبیعت» زنان را برای عصر خود رد می‌کند و معتقد است آنچه «طبیعت زنانه» خوانده می‌شود، چیزی یکسر تصنعی و محصول سرکوبی برخی از عناصر در وجود زن و تشویق وجوه دیگر است. وی سعادت واقعی را در ازدواج با افرادی برابر و هم رده می‌داند و لذا آموزش و پرورش زنان را به نفع مردان برمی‌شمرد و می‌خواهد مردان را متقاعد سازد که به آزادی زنان رضایت دهند.

کتاب «انقیاد زنان» در چهار فصل سازمان یافته است که اگرچه مجزا هستند، اما یک مسئله خاص، یعنی لزوم آزادی زنان را هدف قرار می‌دهند. در فصل اول بیشتر درباره‌ی استدلالات مبتنی بر تفاوت‌های طبیعی و ژنی میان زن و مرد و رد آنها بحث می‌شود. فصل دوم به مسایل قانونی و مقایسه وضعیت زنان در نظام‌های مختلف می‌پردازد. فصل سوم به دسترسی زنان به کارها و مشاغل می‌پردازد که تاکنون در اختیار مردان بوده است. در فصل پایانی تأثیرات آزادی زنان و تغییر نهادهای و سنت‌ها خصوصاً برای مردان مطرح می‌شود.

زنان و مردان

استوارت میل درباره‌ی تفاوت‌های طبیعی میان زنان و مردان می‌نویسد کسانی که زنان را از آزادی و حقوق به حق خود محروم می‌کنند، درحقیقت با دو فرض بدیهی به تعارض برخاسته‌اند، زیرا هم با آزادی مخالفت می‌کنند و هم تبعیض را می‌پذیرند، لذا باید برای اثبات ادعای خویش دلایل دقیقی را اقامه کنند. (ص ۴) استوارت میل یکی از گرایش‌های نادرست قرن نوزدهم را انتساب خطاناپذیری به عناصر نامعقول سرشت آدمی می‌داند و آن را «زیان‌آورترین بت‌پرستی زمانه» می‌خواند که باید برچیده شود. وی در پاسخ به کسانی که سلطه مردان بر زنان را نه از نوع جابرانه و نه حاصل زور مطلق بلکه طبیعی می‌شمارند، می‌گوید در نظر بهره‌مندان انواع سلطه‌ها طبیعی جلوه می‌نموده است. ارسطو نیز مانند بسیاری از فلاسفه قدیم با طبقه‌بندی بشر به دو گروه آزدگان و بردگان چنین استدلال می‌کرد و آن را وضعی عادی می‌شمرد که البته به دلیل ضعف استدلال، تداوم محدودی در تاریخ بشری داشت و نهایتاً لغا شد. (ص ۱۸) استوارت میل داوطلبی زنان را در پذیرش سلطه نقد می‌کند و آن را قابل قبول برای همه زنان نمی‌انگارد. به نظر وی همین عدم پذیرش و جدال برای پیشرفت است که وجه طبیعی چنین سلطه‌ای را زیر سؤال می‌برد. به علاوه سنت حتی اگر جهان‌شمول باشد دال بر دوستی آنچه وجود دارد نیست، بلکه حاکی از گرایش تاریخی در نظام‌های نابرابر حقوق زنان و مردان است که باید در آینده و دوران مدرن حذف شود. وی وجه عمده مدرنیته را وضعیت اکتسابی، به جای انتسابی، در زندگی انسان می‌داند، لذا پیوندهای شخصی با گذشته و زادگاهش بریده می‌شود و در چنین حالتی آزادی زنان امری بدیهی شمرده می‌شود. (ص ۲۵) وی وضعیت زنان و سلطنت را تنها نقاطی می‌انگارد که از ویژگی‌های انتسابی تأثیر می‌پذیرند هنگامی که سلطنت نیز مورد نقد جهان مدرن قرار می‌گیرد، دیگر محرومیت زنان به صرف زن بودن، نمی‌تواند استدلال مناسبی باشد. (ص

استوارت میل دلیل می‌آورد که برای تعیین تفاوت‌های طبیعی میان زنان و مردان نیاز به پزشکی است که روان‌شناس باشند و به ویژه در این زمینه خود زنان باید پژوهش را شروع کنند. (ص ۳۵) زیرا به نظر وی مردان زنان را براساس شناختی که از زنان اطرافشان، به ویژه همسرانشان دارند، می‌شناسند. در شرایطی که زنان به دلیل شرایط خاص و نهادینه شدن سنن اجتماعی حتی نمی‌توانند واقعاً خود را بشناسند، ادعای شناخت صفات زنان بسیار دور از واقع است. (ص ۳۶)

فصل دوم با توجه به ازدواج به عنوان سرنوشت محتوم زنان آغاز می‌شود. وی با بررسی گذرای تاریخ جهان نشان می‌دهد که زن قدرت تصمیم‌گیری برای ازدواج و حق قانونی برای ادامه یا فسخ آن نداشته است و در واقع جزء دارایی پدر به شمار می‌رفته که با مجوز او به همسر تعلق می‌گرفته است. سوگند ازدواج در کلیسا، مؤید اطاعت همه‌جانبه و همیشگی وی از شوهر و وقف تمام زندگی و دارایی به پای شوهر است. استوارت میل حجت می‌آورد که به رغم اصلاحات ظاهری که در وضعیت بردگی زنان رخ داده است، اما زنان حتی از بردگان دوران گذشته که حق اجتناب از آمیزش با اربابان خود را داشتند از حقوق انسانی کمتری برخوردارند. (ص ۴۸) وی برخی از کاستی‌های حقوق زنان را در امر ازدواج مرور می‌کند و به این نکته می‌پردازد که آزادی انتخاب ارباب کمترین و در عین حال تنها امتیازی است که می‌توان به بردگان داد و اگر زنان چنین حقی را نداشته باشند از بردگان نیز کمتر خواهند بود. البته وی اینها را عرصه واقعی مسایل زنان و موضوعات ملموس آنان نمی‌شمارد بلکه معتقد است میان قانون و عمل جامعه در برابر زنان، تفاوت بسیاری وجود دارد. (ص ۵۲)

وی استدلال مبتنی بر نیاز به حاکم و مدیر را در عرصه زندگی مشترک رد می‌کند و می‌نویسد نیازی به فرض یک حاکم مطلق و خصوصاً پدیده شمردن فرادست و فرودست از پیش و بر مبنای ویژگی‌های طبیعی نیست. (ص ۶۱) از نظر میل تصمیم‌گیری درباره مسایل مختلف عمدتاً برعهده طرفی خواهد بود که صلاحیت بیشتری دارد. او خصوصاً به هجو زنان به عنوان شیوه‌ای ناپسند از سوی مردان اشاره می‌کند و معتقد است مردان زنان را به خاطر ویژگی‌هایی که خود در آنها پدید آورده‌اند ریشخند و نکوهش می‌کنند. (ص ۶۵)

نکته بسیار مهم در این مبحث اشاره نویسنده به دو نوع اخلاق حاکم بر جامعه است که تاکنون شیوه مرسوم اخلاقی شمرده می‌شده است: اخلاق تسلیم و اخلاق جوانمردی. اما از نظر وی دوران جدید، زمان اخلاق مبتنی بر عدالت است. (ص ۶۷) خانواده اگر بر مبنای عادلانه شکل بگیرد، مدرسه واقعی فضایی خواهد بود که بر آزادی مترتب است و این کارکرد اصلی اتخاذ اخلاقیات مبتنی بر عدالت است.

زنان و کار

فصل سوم به مشاغل و نحوه تصدی آنها به وسیله زنان می‌پردازد. به نظر استوارت میل استدلال‌های فعلی در مورد وضعیت زنان و اشتغال بیشتر مبتنی بر این است که انجام برخی کارها از عهده زنان برنمی‌آید و به مصلحت آنها نیست و در این راه بیشتر بر نبود برخی از استعدادها طبیعی در وجود زنان اشاره می‌شود. (ص ۷۸) وی با رد این استدلال‌ها نشان می‌دهد که زنان در هر عرصه‌ای که حضور داشته‌اند، به موفقیت‌های بسیار بالایی دست یافته‌اند. وی قیاس زنان را با مردانی نظیر میکال آتز، ارسطو و بتهون نادرست می‌داند و می‌نویسد تفاوت اصلی در عنصر «حرفه‌ای» بودن این افراد و اشتغال «غیرحرفه‌ای» زنان در عرصه‌های هنری است. (ص ۱۱۳) نکته دیگر در رد این مسئله مقایسه فرصت‌های موجود برای زنان و مردان و مقایسه میزان موفقیت‌ها بر اساس این فرصت‌ها و نه بر مبنای تعداد مطلق خود زنان و مردان است. لذا طبیعی به نظر می‌رسد که به واسطه فرصت‌های کمتر، زنان موفقیت کمتری نیز داشته باشند. (ص ۱۰۷) وی با تکیه بر سیاست‌مداران و برخی از دانشمندان زن نیز می‌کوشد تا این تفاوت‌ها و استدلال‌ها را رد کند. در عین حال معتقد است در حوزه ادبیات، آثار زنان به طور کلی و از نظر ویژگی‌های اصلی، تقلیدی از ادبیات مردان بوده است و برای رفع این مسئله زمان بسیار طولانی نیاز است که اگرچه بارقه‌هایی از آن به چشم می‌خورد، اما برای بیرون کشیدن آن از زیر نفوذ الگوی حاکم هنوز زمان مناسب فرانسیده است و شاید چندین نسل زمان نیاز باشد. (ص ۱۱۳)

تفاوت‌های میان زنان و مردان در عرصه اخلاق بحث دیگری است که استوارت میل به آن می‌پردازد. وی تصور می‌کند مردان با تحقیر اخلاقیات زنان و پیروی از احساسات در قضاوت‌هایشان سعی دارند برتری اخلاقی آنان را رد کنند. از نظر او حتی در صورت صحت این ادعا، گمراهی زنان به خاطر پیروی از احساسات شخصی، بیش از گمراهی مردان به خاطر پیروی از منافع شخصی نیست. (ص ۱۲۱) درنهایت از نظر وی تا زمانی که زنان مهر

به نظر استوارت میل تا زمانی که زنان مهر سکوت بر لب زده باشند و دنبال رفع تبعیض نباشند، مردان از امتیازات ناهادانه برای مدت طولانی تری بهره‌مند خواهند شد.

استوارت میل

دور از انتظار نیست که

شخصی مانند آگوست کنت

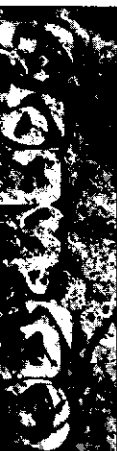
که به برتری مردان بر زنان اعتقاد داشت

به استبداد و خودکامی گرایش یابد

در حوزه ادبیات،

آثار زنان از نظر ویژگی‌های اصلی

تقلیدی از ادبیات مردان بوده است





وقتی انسان را
از حاکمیت بر خود بازداریم،
می‌کوشد تا شخصیت خود را
از طریق سلطه بر دیگران نشان دهد
و از نظر استوارت میل
اهمیتی که زنان به زیبایی و لباس
و تخیل می‌دهند
به همین مسأله باز می‌گردد.
نکته‌ای که استوارت میل
به طور جدی به حمایت از آن
می‌پردازد، اصل بودن وظیفه مادری و
همسری برای زنان است.

سکوت بر لب زده باشند و از وضعیت خود شکایت نکنند و دنبال رفع تبعیض نباشند، مردان از امتیازات ناعادلانه برای مدت طولانی‌تری بهره‌مند خواهند شد و بعید است که از این نظام اجتماعی که آنان را برادست می‌شمارد اظهار نارضایتی کنند. به نظر وی وضعیت زنان در حال حاضر تنها وضعیتی است که طغیان علیه آن با همان نگاهی نگرینسته می‌شود که در گذشته طغیان رعیت علیه سلطان نگرینسته می‌شد. زنی که به جنبش آزادی زنان می‌پیوندد درحالی که شوهرش به آن اعتقادی ندارد، خود را به شهیدی تبدیل می‌کند که حتی قادر نیست به تبلیغ آیین خود بپردازد. لذا به نظر وی پیوند و همراهی شماره، قابل توجهی از مردان با تلاش‌های رهایی‌بخش زنان ضروری است. (ص ۱۲۴)

آزادی زنان

فصل پایانی به منافع مترتب بر آزادی زنان اختصاص دارد و با اشاره به روش‌های اجتماعی کردن زنان و مردان به احساس ذاتی مردان در سلطه بر زنان توجه می‌کند که باعث ایجاد غرور در مردان می‌شود. این غرور که باید بر اصول اولیه عدالت اجتماعی سامان یابد، در زندگی خانوادگی اثر منفی می‌گذارد و حتی زمانی که انسان‌ها به عدالت روی می‌آورند به دلیل عدم رسوخ این خصلت در عمق روح و ذهن بشر بخشی از وجود افراد علیه آن عمل می‌کند و در نتیجه مخالفان عدالت، خود قربانی بی‌عدالتی خواهند شد. (ص ۱۳۱)

استوارت میل دومین فایده آزادی زنان را استفاده جامعه از استعداد و قابلیت‌های بخش مهمی از آن می‌داند که سبب در بر گرفتن عواطف اخلاقی زنان در حوزه‌ای وسیع‌تر می‌شود. وی این حوزه را نه صرفاً بزرگتر که مفیدتر می‌شمارد و با یادآوری آرمان شوالیه‌گری و نقش زنان در پرورش آن، نشان می‌دهد که آزادی زنان نقش آنان را در شکل دادن به افکار عمومی افزایش می‌دهد و از این لحاظ تأثیر هر زن در خانواده خود به نحو قابل توجهی مفیدتر خواهد بود. (ص ۱۴۰) در نهایت وی آزادی زنان را از حیث تأثیر بر مردان ارزیابی می‌کند و می‌نویسد هر ذهن فعال و پرتوانی اگر از آزادی محروم شود می‌کوشد تا به قدرت دست یابد. به این معنی که وقتی انسان را از حاکمیت بر خود بازداریم آنگاه می‌کوشد شخصیت خود را با سلطه بر دیگران نشان دهد. اگر به آدمیان اجازه ندهند که وجودی مستقل داشته باشند، در این صورت دیگران را به اطاعت از خواسته‌هایشان مجبور می‌سازند و کسب قدرت، هدف بزرگ آدمی می‌شود. از نظر وی به همین دلیل است که زنان به زیبایی و لباس و ظاهر خود و تجمل‌پرستی چنین اهمیت می‌دهند. (ص ۱۵۵) نهایتاً از نظر وی آزادی زنان، سبب سهولت مدیریت اجتماعی توسط مردان می‌شود. وی ظاهراً برای رفع شبهه مردان و خاطر جمع ساختن آنان از این که آزادی زنان به رویارویی آنها با رقاباتی جدی منجر نخواهد شد می‌نویسد احتمالاً غالب زنانی که به مسوولیت‌های مهم دست خواهند یافت زنان بیوه یا زنان چهل یا پنجاه ساله‌ای خواهند بود که تجربه زندگی را توان مدیریتی که در خانواده‌هایشان کسب کرده‌اند با مطالعات و آموزش‌های مناسب درهم می‌آمیزد و به صورت نامتمرکز در اختیار جامعه قرار می‌گیرد. (ص ۱۵۸)

نکته دیگری که وی به طور جدی به حمایت از آن می‌پردازد اصل بودن وظیفه مادری و همسری برای زنان است. به نظر وی زنی که ازدواج می‌کند و تصمیم می‌گیرد به اداره خانه و تربیت فرزندان بپردازد، نه از همه اهداف و مشاغل بلکه از اهداف و مشاغلی که با کار اصلی او در تعارض اند چشم می‌پوشد. (ص ۷۵) اگرچه وی به دنبال تمهیداتی است که نشان دهد اشتغال زن آسایش خانواده را حفظ می‌کند، اما روش فعلی تقسیم کار را مناسب‌ترین روشی می‌شمارد که در آن مرد معاش خانواده را تأمین می‌کند و زن بر هزینه‌ها و مخارج خانواده نظارت می‌کند. زنی که علاوه بر تحمل رنج زایمان، مراقبت و تربیت کودکان را برعهده دارد، اگر در استناد به پهنه از درآمد مرد بکوشد و چنان عمل کند که به آسایش خانواده بیفزاید، نه تنها به اندازه سهم خود، بلکه بیش از آن جسم و روح خویش را در زندگی مشترک به خدمت گرفته است. (ص ۷۴) و در اینجا وی به همان اخلاقیات گذشت باز می‌گردد که پیش از این آن را نقد کرده و مناسب جامعه مدرن ندانسته بود.

جین آگرییدی در مقدمه‌ای که بر این کتاب نوشته است، با یادآوری بحث ترجیح «تربیت» بر «طبیعت» و این که استوارت میل شناسایی طبیعت زنان را امکان‌ناپذیر می‌شمارد، به این موضوع اشاره می‌کند که وی به شکلی متناقض می‌کوشد توضیح دهد که چرا زنان در عرصه نقاشی و نویسندگی و فلسفه از مردان عقب‌ترند و یا در آنجا که می‌گویند قدرت درک شهودی زنان از مردان بیشتر است. شاید بهتر باشد نکته پایانی را به این مسئله اختصاص دهیم که اگر شناخت مردان از زنان مبتنی بر شناخت آنان از زنان اطراف خود، خصوصاً همسرانشان، است، آیا استوارت میل در نگاشتن این رساله از شخصیت خانم هریت تیلور که در سال ۱۸۶۵ به همسری وی درآمد تأثیر نپذیرفته است؟